



Moral Judgement about Naṣīr al-Dīn al-Ṭūsī; Revisiting History from the Perspective of an Epistemologist



ARTICLE INFO

Article Type

Original Research

Authors

Motavalli M.*

Department of Philosophy and Islamic Theology, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Tehran, Tehran, Iran

How to cite this article

Motavalli M. Moral Judgement about Naṣīr al-Dīn al-Ṭūsī; Revisiting History from the Perspective of an Epistemologist Philosophical Thought. 2025;5(2):155-163.

ABSTRACT

My problem in this article is to examine the point of view of Browne, Rypka, Levy, and Arberry, who consider Naṣīr al-Dīn al-Ṭūsī to be an immoral traitor. By philosophical analysis and adopting an epistemological approach, I show that his historical argument has three major flaws. First, some premises include value concepts/judgments. Second, they have drawn a conclusion containing value concepts/judgments. Thirdly, the historical reports mentioned by them are not accurate and complete, nor are they considered in the context of that time, nor are they even mentioned with regard to the entire works and life of Naṣīr al-Dīn al-Ṭūsī. A historical look leads us to the conclusion that presenting such a view of has two main reasons. First, until 1968, many and detailed researches about Naṣīr al-Dīn al-Ṭūsī and his history and era had not been done. Second, not only Ṭūsī is a complex and interesting character, but also the time and events of his period.

Keywords Naṣīr al-Dīn al-Ṭūsī, Historical Report, Epistemology, Value Concepts/Judgements, Inferring Value from Fact

*Correspondence

Address: Department of Philosophy and Islamic Theology, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Tehran, Mofatteh Street, Tehran, Iran. Postal Code: 1576613111

Phone: +98 (21) 42762000
motavalimorteza@ut.ac.ir

Article History

Received: March 6, 2025

Accepted: April 16, 2025

ePublished: May 15, 2025

CITATION LINKS

[Adamson, 2016] A man for all seasons: Naṣīr al-Dīn al-Ṭūsī; [Arberry, 1958] Classical Persian Literature; [Arefi, 2021] Is/ought problem according to Allameh Mesbah Yazdi; [Browne, 1951] A literary history of Persia, Volume 2: From Firdawsī to Sa'dī; [Dabashi, 1996a] The philosopher/vizier: Khwajā Nasir Al-Din Al-Tusi and Ismā'ilis; [Dabashi, 1996b] Khwajah Nasir Al-Din Al-Tusi: The philosopher/vizier and the intellectual climate of his times; [Di Lucia & Fittipaldi, 2021] Revisiting Searle on deriving "Ought" from "Is"; [Green, 2008] Epistemology of testimony; [Hare, 1963] Freedom and reason; [Kosso, 2009] Philosophy of historiography; [Leonard, 2021] Epistemological problems of testimony; [Levy, 1923] Persian literature; [Mackie, 1977] Ethics: Inventing right and wrong; [Mesbah Yazdi, 1993] Philosophical instructions (Volume 1); [Mesbah Yazdi, 2012] The philosophy of morality; [Motavalli, 2023] Suhrawardī on the quiddity and epistemological credibility of religious experience: An account, analysis, and criticism; [Mudarres Razavi, 1975] Aḥwāl va Athar Naṣīr al-Dīn al-Ṭūsī; [Rypka, 1968] History of Iranian literature; [Tusi, 1956] Origin and destination; [Tusi, 2004] Downfalls of the wrestler; [Tusi, 2011] The Nasirean ethics;

داوری اخلاقی درباره نصیرالدین طوسی؛ بازنگری تاریخ از چشم‌انداز یک معرفت‌شناس

مرتضی متولی*

گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

چکیده

مساله من در این مقاله بررسی دیدگاه پزون، ریپکا، لوی، و آربری است که نصیرالدین طوسی را خائنی بی‌اخلاق می‌دانند. من با تحلیل فلسفی و اتخاذ رویکردی معرفت‌شناسانه نشان می‌دهم که استدلال تاریخی ایشان سه خلل بزرگ دارد. نخست اینکه در برخی مقدمات مفاهیم/احکام ارزشی را گنجانده‌اند. دوم اینکه نتیجه‌ای حاوی مفاهیم/احکام ارزشی گرفته‌اند. سوم اینکه گزارش‌های تاریخی یادشده از سوی ایشان نه دقیق و کامل است نه در بافت آن زمان نگریسته شده و نه حتی با توجه به سراسر آثار و زندگی خود نصیرالدین طوسی ذکر شده است. نگاهی تاریخی ما را به این نتیجه رهنمون می‌شود که ارایه این دیدگاه از سوی ایشان دو دلیل عمده دارد. نخست اینکه تا پیش از ۱۹۶۸ پژوهش‌های محققانه زیاد و دقیقی درباره نصیرالدین طوسی و تاریخ و زمانه او انجام نشده بود. دوم اینکه هم طوسی شخصیتی پیچیده و جالب است هم زمانه و رویدادهای دوران زندگی او.

کلیدواژگان: نصیرالدین طوسی، گزارش تاریخی، معرفت‌شناسی، مفاهیم/احکام ارزشی، استنتاج ارزش از فکت

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۱/۲۷

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۲/۲۵

*نویسنده مسئول: motavalimorteza@ut.ac.ir

آدرس مکاتبه: تهران، خیابان شهید مطهری، نبش خیابان شهید مفتاح، پلاک ۴۷

تلفن محل کار: ۴۲۷۶۲۰۰۰ (۰۲۱)

مقدمه

بیش از ۵۰۰ اثر درباره نصیرالدین طوسی به زبان‌های غیرعربی غیرفارسی نوشته شده است. بسیاری از جنبه‌های زندگی او، آثار او، و روابطش مورد بررسی قرار گرفته است، به‌ویژه آنچه به ریاضیات در معنای عام آن مربوط است. در میان اینها، برخی دیدگاه‌ها درباره طوسی مطرح شده است که به خلاف تلقی رایج در جامعه شیعه دوازده امامی ایران از نصیرالدین طوسی است. برخی از پژوهشگران شواهدی ارایه می‌کنند تا نشان دهند که او یک شیعی اسماعیلی است، که او یک دانشمند آذربایجانی است، که او سیاستمداری است در جست‌وجوی هدفی فراتر از اهداف فرقه‌ای، که او به گرایشی یونانی‌مابانه متعهد بوده است، و اینکه او خائنی بی‌اخلاق است که برای منافع شخصی خود به دنبال هر قدرتی می‌افتد. هدف ما در این مقاله بررسی همین دیدگاه آخر است تا ببینیم که آیا به لحاظ علمی صحیح است. به عبارت دیگر، شواهد را با مدعا خواهیم سنجید تا بدانیم که آیا موازنه برقرار است. کار اصلی در اینجا به صورت تحلیلی انجام می‌شود؛ بدین معنا که آیا این نتایج از آن شواهد قابل استنتاج هستند. این مقاله نشان می‌دهد که چنین استنتاجی به لحاظ معرفت‌شناختی ناروا است. علاوه بر این، برخی واقعیت‌های تاریخی بر نادقیق‌بودن این ادعاها پرتو می‌افکند.

نصیرالدین طوسی همچون یک خائن بی‌اخلاق

در میان پژوهشگران بسیاری که به نوعی از نصیرالدین طوسی سخن گفته‌اند، چهار تن از ایشان او را یک خائن بی‌اخلاق دانسته‌اند که هم‌اینک به توضیح دیدگاه ایشان می‌پردازیم.

بِزَوْن با توجه به چند نکته این‌گونه نتیجه می‌گیرد: «گوازه اینکه این خائن راستین مولف یکی از شناخته‌شده‌ترین آثار در اخلاق به زبان فارسی است!» نخست اینکه او خورشاه را به تسلیم در برابر مغولان واداشت و او را فریفت. دوم اینکه او ملازم هلاکو گشت و او را متقاعد ساخت که از کشتن مستعصم بلایی آسمانی برنمی‌خیزد [Browne, 1951: 456-457].

رپکا بر پایه شواهد زیر خواجه را یک اخلاقی غیرمعمول می‌خواند. او همزمان هم در خدمت حشاشین و دشمنان مغولشان بوده است هم در سقوط آخرین خلیفه عباسی سنی نقش داشته است. چون با اسماعیلیان می‌زیسته اخلاق ناصری را مطابق میل آنان نگاشته و چون به هلاکو پیوسته آن را بازنگریسته. خود دلیل آن را محدودیتش در آن زمان می‌داند که همچون زندانی آنان بوده است. برای خواجه مهم بوده که در حکومت جدید تا آنجا که ممکن است گذشته خود را بپوشاند [Rypka, 1968: 313-314].

لوی بر این است که قضاوت تاریخ درباره طوسی بسیار نامناسب است زیرا انتظار از فردی با چنین توانایی ذهنی بیشتر از این است که به دنبال منفعت شخصی باشد. این در حالی است که او به ارباب اسماعیلی‌اش خیانت کرد و در قتل خلیفه به دست مغولان بازیگری مهم بود. او می‌گوید که تنظیم دو مقدمه برای اخلاق ناصری به‌خوبی شخصیت خواجه را آشکار می‌گرداند. در نخستین اسماعیلیان را می‌ستاید و در دومین مغولان را برای رهنایش از دست ملاحده سپاس می‌گوید [Levy, 1923: 63-65].

آبروی نخست او را فرد کاملاً متفاوتی می‌داند که در خانواده‌ای شیعی متولد گشت، اما زود به خدمت اسماعیلیان درآمد. روابط او با اسماعیلیان در پرده و مبهم است. رشته افکار و شیوه بیان در تصورات و اخلاق ناصری بسیار نزدیک است. در اولی نشانه‌های بسیاری از آموزه‌های اسماعیلی به چشم می‌خورد اما در دومی نه، با این حال همایی می‌گوید که در نگارش نخستین آن مایه‌های اسماعیلی وجود دارد.

توصیف آبروی از طوسی در چارچوب وقایعی که برمی‌شمارد به صورت زیر است. او با مویدالدین وزیر مستعصم مکاتباتی پنهانی داشت تا تابعیت خود را از ملاحده به خلیفه منتقل گرداند. اما وزیر ناصرالدین را از این امر آگاه ساخت و او خواجه را به الموت فرستاد. به هنگام محاصره قلعه توسط هلاکو، زمان انتقام برایش فرارسید و با خیانت به خورشاه او را به دست هلاکو سپرد. به جهت این خیانت آماده به خدمت پاداش بسیار گرفت و مقام بالا یافت. در ملازمت هلاکو به بغداد تاخت و با یاری او برای خلع و قتل خلیفه دو مرتبه غرض شخصی را جست. آنگاه به وزارت اوقاف گماشته شد و از ثروت فراوان آن برای بلندپروازی‌های علمی بهره برد. طوسی بیشتر به جهت طالع‌بینی‌اش مورد توجه هلاکو بود. او آرزوی برتری آکادمیک را داشت. برای اینکه بیش از ابن‌سینا بدرخشد به اصلاح متون ریاضی پرداخت. ماموریت ساختن رصدخانه مراغه پاداش خوبی برای وقف خود برای دانش بود. پس از دوازده سال خلوت علمی زیج‌ایلخانی را گرد آورد که فصل سوم و چهارم آن به مشاهدات طالع‌بینی مربوط است. آبروی می‌افزاید که نفرت ما از ویژگی‌های شخصیتی خواجه نباید در ارزیابی ما از دستاوردهای علمی‌اش سایه بیفکند. او ادامه می‌دهد که شعری که خواجه در مقدمه دومش بر اخلاق ناصری می‌آورد (و دارهم مادمت فی دارهم/ و أرضهم ماكنت فی أرضهم) به‌خوبی آن نبوغ شیعی برای تزویر را خلاصه می‌کند که جانش را در آن بی‌سامانی حفظ کرد.

هرچند این سیاست از او یک خائن می‌ساخت، چه نسبت به کشور چه نسبت به دین، منافع او را به‌خوبی حفظ می‌کرد. مغولان می‌دانستند که چطور از افرادی با این توانایی بهره ببرند. آنان در نهایت، از روی اعتقاد یا سیاست‌مداری، اسلام آوردند و تمدن اسلامی در ایران و عراق احیا شد. و این تا اندازه زیادی به خاطر همکاری کسانی چون نصیرالدین طوسی و شمس‌الدین جوینی بود. طوسی رساله ارزنده خود در تصوف، أوصاف الأشراف،

را به همین جویی تقدیم می‌کند. آخرین تظاهر و خودفروشی او، یا شاید آخرین آرزویش، این بود که عارف باشد. پس اتحاد با عقل فعال سینوی را کنار گذاشت و علم شهودی خدای غزالی را برگرفت تا نان به نرخ روز بخورد [Arberry, 1958: 253-263].

دبازی سخن ویکنز در مقدمه اخلاق ناصری را این‌گونه می‌فهمد که او خواجه را محکوم می‌کند و اصول اخلاقی‌اش را زیر سوال می‌برد [Dabashi, 1996a]. اما ظاهراً ویکنز چیز دیگری می‌گوید و دبازی بی‌توجه به عبارات پیش از جمله شاهد فهمی دیگرسان از آن داشته است. ویکنز پس از اشاره به پاره‌ای از وضعیت زندگی طوسی می‌گوید: «دشوار نیست ببینیم که چرا جنبه‌هایی از چنین زندگی‌ای آن‌گونه سخت‌گیری را که در پاراگراف ابتدایی بدان اشاره شد از سوی افراد خوش‌اقبال‌تر برانگیخته است». در پاراگراف ابتدایی او به لوی اشاره می‌کند که ساده‌انگارانه طوسی را یک خائن متظاهر خودخواه می‌بیند و مقدمه اخلاق ناصری را به عنوان شهادی برای این ادعا می‌آورد. این در حالی است که آن مقدمه به عقیده ویکنز نه‌تنها به کنایه با انسان امروز سخن می‌گوید از گرفتاری یک ذهن نیرومند و حساس که در جریان تغییرات سیاسی و معنوی شدیدی قرار گرفته است پرده برمی‌دارد. اکنون اگر بخش ابتدایی حذف‌شده جمله شاهد را هم بدان بیفزاییم می‌توانیم مقصود ویکنز را به‌درستی دریابیم. او می‌گوید [Tusi, 2011: 9-13]:

«این‌چنین هم که باشد، مقایسه زندگی عملی او با استادکاری‌اش در پرداختن نظام اخلاقی‌ای چنین اندکی قابل قبول‌تر از مقایسه بیش‌برداشت از حساب یک ریاضی‌دان با نوشته‌هایش درباره توابع همساز است!».

آنچه ویکنز قصد بیانش را دارد این است که رفتار او غیر از فعالیت علمی او است و نمی‌توان بر مبنای یکی آن دیگری را به قضاوت نشست. او شاهکاری علمی را رقم زده است هرچند در عمل خود به آن پایبند نبوده باشد.

صورت‌بندی دقیق استدلال

پیش از اینکه به بررسی این دیدگاه بپردازیم خوب است صورت‌بندی استدلال‌های ایشان را پیش کشیم. با توجه به شباهت استدلال‌های ایشان به یکدیگر می‌توان صورت‌بندی تقویت‌شده یگانه‌ای به صورت زیر ارائه داد که در آن از مقدمات استدلال‌ها اجتماع گرفته‌ایم و از نتیجه‌های آنها اشتراک.

(الف) خواجه در یک خانواده شیعه دوازده امامی رشد یافت، اما در ادامه به خدمت اسماعیلیان درآمد و مطابق مسلک ایشان سیر کرد و در آثارش ایشان را بزرگ می‌شمارد و آنها را به آنها تقدیم می‌داشت.

(ب) در برهه‌ای به هنگام خدمت اسماعیلیان با مکاتبه با وزیر مستعصم قصد پیوستن به او را داشت.

(ج) به هنگام حمله مغول و محاصره میمون‌دژ خورشاه را فریفت و او را تسلیم مغولان کرد.

(د) به دشمنان مغول خود پیوست و همراه آنان به مرکز خلافت اسلامی یورش برد و در قتل خلیفه سنی ایفای نقش کرد. او هلاکو را قانع کرد که کشتن مستعصم بلایی آسمانی را در پی نخواهد داشت.

(ه) از آن پس مطابق میل اربابان مغول خود می‌نوشت و آثارش را به آنها تقدیم می‌داشت و حتی به تغییر آثار پیشینش به نفع حالش دست برد. در مقدمه نخست اخلاق ناصری اسماعیلیان را مدح می‌گوید و در مقدمه دوم آن مغولان را برای نجاتش از دست ملاحده سپاس می‌گوید.

(و) بیشتر به جهت اهمیت طالع‌بینی نزد مغولان مورد توجه ایشان قرار گرفت، اما مساهمتش در فتح الموت و بغداد نیز بی‌تاثیر نبود. با این خدمات مقام وزارت یافت و ثروت اوقاف را برای بهره‌برداری‌های علمی به دست

گرفت. او آرزوی برتری آکادمیک را داشت و جهت‌گیری آثار او هم در همین راستا است تا سرانجام بیش از ابن‌سینا بدرخشد.

ز) در نهایت با نگارش اوصاف‌الأشرف و به میان آوردن علم شهودی به خدای غزالی که در آن زمان جایگاه ویژه‌ای می‌یافت به آخرین آرزویش، یا آخرین تظاهر و خودفروشی‌اش، برای عارف جلوه‌کردن جامه عمل پوشانید.

ح) به طور کلی، شیعه نبوغی خاص برای تزویر دارد.

ط) خواجه در حکومت جدید مغول بسیار تلاش داشته تا گذشته خود را پنهان کند.

نتیجه: خواجه انسان اخلاق‌مداری نبوده است.

بازنگری تاریخ از چشم‌انداز یک معرفت‌شناس

وقتی از نگاه یک معرفت‌شناس به این دیدگاه‌ها نظر می‌کنیم، آنها را خالی از خلل نمی‌یابیم. ایشان در تاریخ‌نگاری خود دست کم سه خطا را مرتکب شده‌اند که به لحاظ معرفت‌شناختی زیان‌بار است. دو خطای نخست در پیوند با بهره‌گیری از مفاهیم/احکام ارزشی در استدلال است. توضیح اینکه مقدمات و نتیجه استدلال ایشان دربردارنده احکام ارزشی هستند. سوال اساسی این است که آیا یک استدلال تاریخی می‌تواند احکام ارزشی را شامل شود؟ در یک استدلال تاریخی شامل حکم ارزشی یا مقدمات که همان گزارش‌های تاریخی‌اند حاوی حکم ارزشی هستند و فرد براساس آنها نتیجه‌ای حاوی حکم ارزشی می‌گیرد یا مقدمات که همان گزارش‌های تاریخی‌اند حاوی حکم ارزشی نیستند و فرد براساس آنها نتیجه‌ای حاوی حکم ارزشی می‌گیرد. در صورت نخست اعتبار گزارش‌های تاریخی محل تردید است و در صورت دوم اعتبار نتیجه‌گیری. خطای سوم به گزارش‌های تاریخی مربوط می‌شود که نادقیق‌اند. در ادامه به هر یک از این سه خطا می‌پردازیم. یادکردنی است چنان که از توضیح پیشین برمی‌آید دو خطای نخست بسیار با یکدیگر مرتبط هستند و مقدمات هر دوی آنها ذیل خطای نخست می‌آید.

خطای نخست: ناروایی بهره‌گیری از مفاهیم/احکام ارزشی در گزارش‌های تاریخی

یکی از منابع پنج‌گانه توجیه و معرفت‌گواهی است. در معرفت‌شناسی معاصر کلاسیک بحث‌های منبع معرفت‌گواهی بیشتر ناظر به پرسش‌هایی از این دست هستند: آیا گواهی یک منبع بنیادی توجیه است یا فروکاست‌پذیر به ترکیبی از دیگر منابع معرفتی است؟ آیا گواهی تنها معرفت را منتقل می‌کند یا اینکه می‌تواند آن را تولید هم کند؟ آیا توجیه مبتنی بر گواهی براساس شواهد است؟ آیا توجیه مبتنی بر گواهی باید فردگرایانه فهمیده شود؟ تفاوت میان گواهی متخصص و غیرمتخصص در چیست؟ تفاوت میان گواهی رسمی و غیررسمی در چیست؟ درباره گواهی گروهی چه می‌توان گفت؟ سرشت گواهی چیست؟ [Leonard, 2021; Green, 2008].

درست همان‌گونه که به میان آمدن دیدگاه‌های برون‌گروانه در ادراک حسی چرخشی را در معرفت‌شناسی دینی توسط آلستون و پلنتینگا سبب گشت، توسعه معرفت‌شناسی اجتماعی چرخشی اجتماعی را در معرفت‌شناسی دینی توسط گرکو و زاگزیسکی به وجود آورد. اینان به باورها و گواهی‌های گذشتگان در امور دینی عطف توجه نمودند. اما معرفت‌شناسی گواهی در سنت اسلامی به‌ضرورت زودتر آغاز گردید. مسلمانان پس از پیامبر چیزی جز گواهی‌های گذشتگان در دست نداشتند. از این رو، باید قابل اعتمادبودن آنها را، دست کم در مساله استنباط

احکام الهی، بررسی می‌کردند. از سوی دیگر، منطق‌دانان و فیلسوفان بودند که در مساله مبادی تصدیقات از گواهی بحث می‌کردند. اینان براساس ارزش معرفتی این مبادی و ارزش معرفتی سه صورت استدلال، یعنی قیاس و استقراء و تمثیل، ارزش معرفتی استدلال را تعیین می‌کردند. در ادامه این سهروردی بود که گواهی را در الهیات و دانش‌ها به میان آورد [Motavalli, 2023].

از سوی دیگر، مساله اصلی در فلسفه تحلیلی یا انتقادی تاریخ یا فلسفه تاریخ‌نگاری مساله‌ای معرفت‌شناختی است. در آنجا از عینیت/نسبیت تاریخ‌نگاری می‌پرسند بدین معنا که پژوهش تاریخی تا چه اندازه می‌تواند از ذهنیات و تفسیرهای مورخ پیراسته باشد. دو واقعیت این مساله را برانگیخته است: یکی اینکه چیزهایی را که می‌خواهیم درباره آن بدانیم قابل مشاهده نیستند و دیگر اینکه بسیاری از آن چیزها انسان‌هایی هستند دارای اراده و ویژگی‌های خاص خود [Kosso, 2009].

اکنون با در دست داشتن این مطالعات و نظروری خود می‌توانم استدلال خود را ادامه دهم. گزارش‌های تاریخی حاوی حکم ارزشی از آن رو اعتبارشان محل تردید است که فراتر از ذکر رویدادها به ذکر استنباط‌های شخصی و تفسیرهای ذهنی و تبیین‌های غیرعلمی پرداخته‌اند. در آنها خواست و ویژگی خاص یک فرد به میان آورده شده است. اما آیا هرگز می‌توان به خواست و ویژگی‌های خاص یک فرد پی برد؟ آیا همواره تبیین‌های رقیب دیگر در میان نیستند؟ در مورد فردی که رفتار او را می‌بینیم پیوسته این احتمال در میان است که او خواست دیگری داشته به‌ویژه اگر فردی پیچیده و توانمند باشد، بیمار بوده، از خانواده و محیط و جامعه متاثر بوده، یا ژن چنان رفتاری در او ریشه داشته است. حال اگر این فرد از گذشته‌ای دور باشد و ما نتوانیم رفتار او را از نزدیک مشاهده کنیم، احتمال‌های بسیار دیگری نیز در میان خواهد آمد: اینکه بازیگران دیگری در میان بوده‌اند، اینکه رویدادهای دیگری به نوعی در پیوند با رویدادهای ما بودند، اینکه فرهنگ و جامعه و شیوه سلوک خاصی در آن دوره معمول بوده است. بسیار اتفاق می‌افتد که از نزدیکان یا دوستان خود می‌رنجیم و رفتار آنها را ناشایست می‌شماریم، اما هنگامی که با آنها به گفت‌وگو می‌نشینیم و توضیحاتشان را می‌شنویم تجدید نظر می‌کنیم. حال چگونه می‌توانیم فردی ناآشنا در آن سوی تاریخی ناآشنا را با اطلاعاتی ناچیز داوری کنیم؟ به این ترتیب، گزارش‌های تاریخی فراتر از ذکر رویدادها نباید دربردارنده احکام ارزشی باشند.

خطای دوم: نادرستی استنتاج ارزش از فکت

بیا بید فرض را بر این بگذاریم که ما یک استاندارد اخلاقی جهان‌شمول داریم. بنابراین وقتی داوری ما از فردی منفی است، نمی‌توان گفت که ممکن است داوری دیگری از آن فرد به جهت استانداردهای اخلاقی متفاوت مثبت باشد. اکنون صورت دوم دوگانه نخست را برمی‌رسیم. استنباط احکام ارزشی یا گزاره‌های حاوی مفهوم/حکم ارزشی از گزاره‌های غیرارزشی و احکام ناظر به واقع صحیح نیست، دست کم گزاره‌های حاوی مفاهیم/احکام ارزشی اخلاقی به‌ویژه آنگاه که درباره شخصیت‌های تاریخی باشند، یعنی هنگامی که بخواهیم براساس فکت‌هایی روی داده در گذشته نتایجی درباره شخصیت اخلاقی فردی بگیریم. دلیل این امر آن است که در اینجا دیگر نمی‌توانیم استنتاج «باید» (ارزش) از «هست» (فکت) را از طریق رابطه‌ای نفس‌الامری که میان آنها وجود دارد توجیه کنیم. پس از هیوم مساله‌ای به میان آمد که امروزه به مساله منطقی در فرااخلاق شناخته می‌شود. پرسش در اینجا این است که آیا گزاره‌های ارزشی یا گزاره‌های حاوی مفاهیم/احکام ارزشی از گزاره‌های غیرارزشی قابل استنتاج هستند؟ بسیار از فیلسوفان چنین استنتاجی را ناروا می‌دانند همچون هر و مکی [Hare, 1963; Mackie, 1977]. در عین حال، کسانی هستند که تلاش داشته‌اند روایی چنین استنتاجی را نشان دهند همچون سرل [Di Lucia & Fittipaldi, 2021]. از میان اینان، بهترین و

قدرتمندترین دیدگاه، از نگاه ما، دیدگاه مصباح یزدی است که تلاش داشته از طریق ضرورت بالقیاس میان فعل و نتیجه آن، که عبارت است از وصول به هدف یا کمال مطلوب، صحت چنین استنتاجی را نشان دهد [Arefi, 2021; Mesbah Yazdi, 2012; Mesbah Yazdi, 1993]. با فرض پذیرش دیدگاه مصباح، آن همچنان در مورد گزاره‌های حاوی مفاهیم/احکام ارزشی اخلاقی درباره شخصیت‌های تاریخی جریان نمی‌یابد. این از آن رو است که در اینجا دیگر وصول به هدف، کمال مطلوب، یا نتیجه فعل در میان نیست تا میان آن و فعل ضرورت بالقیاس را برقرار دانست.

خطای سوم: گزارش‌های تاریخی نادقیق

فراتر از این اشکالات گزارش‌های تاریخی ذکرشده از سوی این نویسندگان دقیق و کامل نیست. برای نمونه، این گونه نبوده است که طوسی از سوی خورشاه برای مذاکره با مغولان برود و به‌سادگی او را تحویل مغول نماید و خود در دستگاه ایشان مقام یابد. (مقدمه ج) طوسی به عنوان یکی از مذاکره‌کنندگان اعزام می‌شود. علاوه بر این، طبق توافقی که صورت می‌گیرد، خورشاه می‌بایست در امان می‌بود، و البته مدتی هم بود. آیا امامان و شاهان اسماعیلی واقعاً تا این اندازه ساده‌لوح و نادان بودند که یک غریبه، هرچند دانشمند، را به عنوان نماینده تام‌الاختیار خود به گفت‌وگو با دشمنان مغول خود بفرستند و سرانجام طبق خواسته او عمل کنند؟! و آیا شاهان مغول آنقدر بی‌خرد بودند تا یک خائن را در دربار خود جای دهند و عزیز بدارند؟! حکایت طوسی داستان عجیبی نیست. درست به مانند فیلسوفان و اندیشمندان دیگری چون کندی، ابن‌سینا، و سهروردی او نیز روابطی با حکومت داشت. حکومت‌ها به دلایل مختلف به این دانشمندان نیاز داشتند و آنها را در کنار خود نگاه می‌داشتند. یک دلیل آن آن‌گونه که دباشی می‌گوید داشتن یک وزیر یا فیلسوف خردمند به پیش خود است تا هم از راهنمایی‌هایش بهره‌مند شوند و هم ناراستی‌های پی‌آیند احتمالی را بر گردن او بیندازند [Dabashi, 1996a; Dabashi, 1996b]. دلیل دیگر منافعی است که دانش آن روزگار برایشان داشت همچون نجوم و طالع‌بینی که در پیش‌بینی‌ها به کار می‌آمد یا ریاضیات که در محاسبات استفاده می‌شد. افزون بر این، مردان دین و دانش بر مردم نفوذی داشتند که سیاست‌بازان را به کار می‌آمد.

درست است که طوسی آثارش را به پادشاهان تقدیم می‌داشت یا مطابق میل آنان می‌نگاشت و بالجمله به اسبابی بدانها تقرب می‌جست (مقدمه الف و ه)، اما دو مرتبه این امر عجیبی نیست. اگر نگوئیم همه، بیشتر دانشمندان روزگار پیشین، در شرق و غرب، چنین می‌کردند. آنان به چند دلیل این‌گونه عمل می‌کردند. یکی اینکه بدین طریق از حمایت مالی برخوردار می‌گشتند. بدون حمایت مالی دوست‌داران دانش نمی‌توانستند پژوهش‌های خود را دنبال کنند. به همین جهت است که می‌بینیم کندی معلم پسر خلیفه می‌شود، دکارت معلم شهبانوی سوئد می‌شود، ابن‌رشد شرح‌های خود را به دستور امیر موحدون می‌نگارد، افلاطون و ارسطو همنشین دیونیسیوس و اسکندر کبیر می‌شوند، و پلوتینوس با سناتورها دوستی می‌کند [Adamson, 2016: 330]. دیگر اینکه از این راه می‌توانستند یافته‌های خود را منتشر کنند چنان که می‌توانستند شهرت، مقام، و ماندگاری در تاریخ را به چنگ آورند.

اکنون ما با این نویسندگان همراه می‌شویم و بار ارزشی منفی به پنهان‌کردن گذشته خود می‌دهیم. با این حال، آیا از تغییر مقدمه یک کتاب می‌توان نتیجه گرفت که خواجه قصد پنهان‌کردن گذشته خود را داشته است (مقدمه ط)؟ افزون بر اینکه در همین مقدمه جدید هم به مقدمه پیشین و چگونگی آن اشاره شده است. وانگهی، خواجه تلاش داشته گذشته اسماعیلی خود را دقیقاً از چه کسی/کسانی بپوشاند؟ آیا از مغولانی که او را از اسماعیلیان ستاندند؟! گفتنی است که افزون بر تغییر مقدمه اخلاق ناصری، خواجه به تغییر مقدمه

معینیه و حل آن نیز دست می‌برد. با این همه، تغییر مقدمه دو اثر دلیل کافی برای این نتیجه‌گیری به دست نمی‌دهد که او قصد پنهان کردن گذشته خویش را داشته است.

آربری می‌گوید شیعه نبوغی خاص برای تزویر دارد. (مقدمه ح) اما او باید داستان شیعه را در زمینه تاریخی آن بنگرد. شیعه گروهی شکل‌گرفته بر گرد امامان منتسب به پیامبر بوده که خود را اولی به حکومت می‌دانستند. ایشان از این جهت که در اقلیت بوده و حکومت‌های وقت ایشان را خطری برای خود می‌دیدند، پیوسته با مشکلاتی از سوی ایشان مواجه بودند. یک تدبیر برای چیرگی بر این مشکلات تقیه بود. آنان با این تدبیر جان و عرض و مال و ناموس خود را حفظ می‌کردند که در اسلام حفظ آن از اوجب واجبات است.

در نهایت نگارش رساله‌ای عرفانی توسط خواجه چندان شگفت (مقدمه ز) نیست اگر کارنامه او را بنگریم. او قریب به سی سال با باطنیان زیسته، به تصنیف کتب اخلاقی پرداخته، و با علمای بسیاری از جمله عرفا در ارتباط بوده و نامه‌نگاری می‌کرده است. گرایش عرفانی در بسیاری از آثار او مشهود است. برای نمونه، در سرآغاز کتاب *آغاز و انجام* می‌گوید: «سپاس آفریدگاری را که آغاز همه از اوست و انجام همه بدوست، بلکه خود همه اوست ... دوستی از عزیزان از محرر این «تذکره» التماس کرد که نبذی از آنچه سالکان راه آخرت مشاهده کرده‌اند ...» [Tusi, 1956: 1]. نشانه‌های آگاهی از آثار عرفا در نوشته‌های گوناگون نصیرالدین طوسی در دوران‌های مختلف به چشم می‌خورد. برای نمونه، در *مصارع/المصارع* می‌گوید: «إنما یتمثّل به المتصوّف و من یجری مجراهم من أصحاب الذوق و الکشف و لیس ههنا موضعه» [Tusi, 2004: 90]. افزون بر این، از یک بحرالعلوم چنین کاری غریب نیست، به‌ویژه اینکه جوینی وزیر دانشمند از او درخواست نگارش آن را داشته است.

شاید خواجه با ابن‌علقمی وزیر مستعصم مکاتباتی داشته است (مقدمه ب)، اما جزییات آن همچنان در پرده است. گزارش‌های ناسازگاری در اینجا وجود دارد. از طرفی، براساس گزارش‌هایی ابن‌علقمی نامه خیانت خواجه به اسماعیلیان را برای ناصرالدین فرستاد و خیانت او به آنها را فاش کرد و سبب زندانی‌شدنش شد. از طرف دیگر، گزارش‌هایی از برخورد محبت‌آمیز خواجه با ابن‌علقمی به هنگام فتح بغداد وجود دارد، چنان که ظاهراً زندگی او نزد اسماعیلیان چندان هم دشوار نبوده است [Mudarres Razavi, 1975]. وانگهی، خواجه مکاتبات علمی و غیرعلمی بسیاری در طول عمر خود با بسیاری از رجال داشته است.

نتیجه‌گیری

درباره نصیرالدین طوسی و تاریخ و زمانه او تا پیش از ۱۹۶۸ پژوهش‌های علمی زیاد و دقیقی صورت نگرفته بود. از طرف دیگر، هم طوسی هم زمانه و رویدادهای دوران زندگی او بسیار پیچیده و جالب است. این دو امر سبب گشته است تا برخی چون پزون، ریپکا، لوی، و آربری فراتر از وظیفه یک مورخ عمل کنند و به داوری اخلاقی طوسی بنشینند. ایشان بر پایه برخی شواهد از جمله ملازمت شاهان حکومت‌های مختلف و تغییر پاره‌ای از آثار و نگارش پاره‌ای دیگر مطابق میل آن شاهان و تقدیم آثار به آنها او را فرد بی‌اخلاقی دانسته‌اند که به دنبال اهداف خود از چیزی ابا ندارد. اما استدلال تاریخی ایشان سه خلل عمده دارد. نخست اینکه در برخی مقدمات مفاهیم/احکام ارزشی را به کار برده‌اند در حالی که در گزارش تاریخی نباید چنین مفاهیمی/احکامی به کار برده شود. دوم اینکه نتیجه‌ای حاوی مفاهیم/احکام ارزشی گرفته‌اند حال آنکه استنتاج ارزش از فکت دست کم درباره شخصیت‌های تاریخی و در ارزش‌های اخلاقی صحیح نیست. سوم اینکه گزارش‌های تاریخی یادشده از سوی ایشان دقیق و کامل نیست چنان که در بافت آن زمان نگریسته نشده و حتی با توجه به سراسر آثار و

زندگی خود نصیرالدین طوسی ذکر نشده است. دو خلل نخست رفع‌شدنی نیستند؛ بنابراین استدلال بر بی‌اخلاقی طوسی صحیح نیست ضرورتاً. اما توان بود پژوهش‌های بیشتر گزارش‌های تاریخی دقیق‌تری را به دست دهند. این مهم پس از سال ۱۹۶۸ تا اندازه‌ای انجام شد، اما همچنان پژوهش‌های بیشتری نیاز است. نتایج این پژوهش‌ها تاکنون مهر تاییدی است بر نادرستی استدلال بر بی‌اخلاقی طوسی.

تشکر و قدردانی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تاییدیه اخلاقی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تعارض منافع: موردی برای گزارش وجود ندارد.

سهم نویسندگان: مرتضی متولی کل امور مقاله را انجام داده است (۱۰۰٪)

منابع مالی: پژوهش حاضر با حمایت مالی بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی بوده و مستخرج از طرح جایگزین خدمت سربازی نویسنده است.

منابع

- Adamson P (2016). A man for all seasons: Naṣīr al-Dīn al-Ṭūsī. In: Philosophy in the Islamic world: A history of philosophy without any gaps, Volume 3. Oxford: Oxford University Press.
- Arberry AJ (1958). Classical Persian Literature. London: George Allen & Unwin Ltd.
- Arefi A (2021). Is/ought problem according to Allameh Mesbah Yazdi. Journal of the Socio-Political Thought of Islam. 2(1):25-43.
- Browne EG (1951). A literary history of Persia, Volume 2: From Firdawsī to Sa'dī. Cambridge: Cambridge University Press.
- Dabashi H (1996a). The philosopher/vizier: Khwajā Nasir Al-Din Al-Tusi and Ismāīlis. In: Medieval Ismaili history and thought. Cambridge: Cambridge University Press. p. 231-245.
- Dabashi H (1996b). Khwajah Nasir Al-Din Al-Tusi: The philosopher/vizier and the intellectual climate of his times. In: The history of Islamic philosophy. London: Routledge. p. 527-584.
- Di Lucia P, Fittipaldi E (2021). Revisiting Searle on deriving "Ought" from "Is". Cham: Palgrave Macmillan.
- Green CR (2008). Epistemology of testimony. Stanford: Internet Encyclopedia of Philosophy.
- Hare RM (1963). Freedom and reason. Oxford: The Clarendon Press.
- Kosso P (2009). Philosophy of historiography. In: A companion to the philosophy of history and historiography. Malden: Blackwell Publishing Ltd.
- Leonard N (2021). Epistemological problems of testimony. Stanford: Stanford Encyclopedia of Philosophy.
- Levy R (1923). Persian literature. London: Oxford University Press.
- Mackie JL (1977). Ethics: Inventing right and wrong. New York: Penguin.
- Mesbah Yazdi MT (1993). Philosophical instructions (Volume 1). Tehran: Islamic Propaganda Organization. [Persian]
- Mesbah Yazdi MT (2012). The philosophy of morality. Tehran: BEYNOLMELAL. [Persian]
- Motavalli M (2023). Suhrawardī on the quiddity and epistemological credibility of religious experience: An account, analysis, and criticism [dissertation]. Tehran: University of Tehran. [Persian]
- Mudarres Razavi MT (1975). AḤWAL VA ATHAR NAṢĪR AL-DĪN AL-ṬŪSĪ. Tehran: Culture Foundation of Iran. [Persian]
- Rypka J (1968). History of Iranian literature. Dordrecht: Springer.
- Tusi ND (1956). Origin and destination. Afshār I, editor. Tehran: University of Tehran. [Persian]
- Tusi ND (2004). Downfalls of the wrestler. Madelung W, editor. Tehran: The Institute of Islamic Studies University of Tehran-McGill University. [Arabic]
- Tusi ND (2011). The Nasirean ethics. Wickens GM, translator. London: Routledge.